حامد عسگری نویسنده سفرنامه «خال سیاه عربی» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

نمی‌خواستم شبیه بقیه باشم

عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

می‌گوید: «با خودم قرار گذاشته‌ام به خدا بگویم چشم. وقتی این قرار را با خدا بگذاری، انگار راحت می‌شوی، خودش هم مانند کتاب ساده و صمیمی است؛ بی‌تکلف، بدون حاشیه‌های مرسوم. حامد عسگری بعد از سفر حجی که داشته است، حالا کتاب نوشته؛ کتابی که آنقدر خوش‌خوان و دوست‌داشتنی است که وقتی کتاب را دست می‌گیرید، دل‌تان نمی‌خواهد کنارش بگذارید و دوست دارید با او همسفر شوید در مکه و مدینه، به یقیع بروید و حتی سری هم به پیتزافروشی‌های آنجا بزنید. «خال سیاه عربی» یک‌ماهی است که منتشر شده و برای اینکه از فضا و حال‌وهوای زمان نوشتن کتاب بدانیم، یک بعدازظهر گرم بهاری یک‌ساعتی میهمان حامد عسگری شدیم و او برایمان از آن روزها گفت و همان روضه‌هایی که در کتاب گفته شده و مخاطب با خواندنش گریه می‌شود (به زبان اهالی بهم). در گفت‌وگویی هم که با او داشتیم، همین بود و تقریبا یکی‌دو بار وقتی بلد یقیع و حضرت زهرا(س) افتاد، نتوانست خودش را کنترل کند و به گریه افتاد. حامد عسگری شاعر حالا سفرنامه‌ای نوشته است که شاید با آنچه تا‌به‌حال به عنوان سفرنامه خوانده باشید متفاوت باشد و همین متفاوت بودن باعث جذابیت کتاب شده است.

«خال سیاه عربی»، سفرنامه حج یک شاعر یعنی است که اتفاقا بچه‌هیاتی هم هست؛ شاعری که نسبت به پدیده‌های اطرافش بی‌تفاوت نیست و برایشان توجیه و توصیفی شاعرانه دارد. به یکباره وسط میدان عظیم حج افتاده که باید مناسکش را هم بی‌هیچ اما و اگری داشته باشد. سوال من این است که موقع نوشتن کتاب، کدام وجه از حامد عسگری پررنگ‌تر بود و مخاطب «خال سیاه عربی» فرار است نوشته‌های کدام حامد عسگری را بخواند؟

نوشته‌های یک آدم عامی است. من ۱۰ روز مانده به حج فهمیدم می‌خواهم به حج بروم. راحت بگویم خیلی ترسیدم، چون قرار بود در مناسکی حضور داشته باشم که بزرگ‌ترین مراسم آیینی دین ما است و بحث فقهی آن یعنی یک‌تن‌کش‌های رساله‌ای‌اش سنگین است؛ اینکه مثلا خود را نخوارانی، در آینه نگاه نکنی، این طرف نرو، صدایت بالا نرود، فحش نده، بحث نکن، شانه‌ات در هنگام طواف به کدام طرف باشد، تجرخ و... این مراسم پر از این مدل یک‌تن‌کش‌ها است. خانمم من از دو ماه قبلش مشخص شد که قرار است برود، کلاس می‌رفت، در کلاس‌ها ماکت کعبه بود و طواف می‌کردند، اما من فرصت نداشتم به هیچ‌یک از اینها برسم. بهت مطلق بودم و فقط مراقب خودم بودم که بتوانم به این سفر برسم. مدام در فکرم می‌چرخید که مواظب باشم، سرما نخورم، دندان درد نگیرم، پاهایم نشکند و...

من در این سفر ملعمه‌ای از همه آن چیزی بودم که تا حالا از خودم ساختم. نه سجاده آب کشیدم که وقتی به آنجا می‌رسم، عرفان مطلق باشم. حتی یادم می‌آید در مدینه قلیان کشیدم. نه یک توریست بودم که بخواهم آنجا فقط بروم به‌صرف مواجهه ظاهری کعبه را ببینم که بنای تاریخی ساخته‌شده به‌دست حضرت ابراهیم است یا اینکه احد را ببینیم به‌عنوان موقعیت یک جنگ مهم تاریخی. برخورد من اینچنین هم نبود.

آدمی بودم که با عینک خیال‌بینی خودم رفتم و آنجا را دیدم و روایت کردم. جهت‌ما الان که یک سال از آن گفتم می‌گذرد، بخواهم بنویسم طور دیگری می‌نویسم. این سفر شاید تفاوتی با سفرهای دیگر داشته باشد و آن هم این است که می‌شود سفرنامه را دوباره بازنویسی کرد؛ یعنی می‌توانید هر سری یک برداشتی از آن داشته‌باشید. به همین خاطر باید صاحب‌نفس وبزرگ‌مشوت کردم تا دکری، دعایی، دستورالعملی، کاری برایم توصیه کنند که در این مدت چه کاری می‌خواهم انجام بدهم. بـه من گفتند ابعاد عملی کار را همان جا به شما می‌گویند. فقط سر خود را پایین نبینذ! و برو. بندگی یعنی همین دیگر؛ به معنای رام بودن. در آینه نگاه نکنید، چشم! قلان کار را بکن چشم! قلان کار را نکن چشم! ببینید یک نکته مهم وجود دارد. قرار نیست من فلسفه همین اسائل و چشم‌گفتن‌ها را بدانم و مشکلی هم بابت این ندانستن‌ها ندارم. سال ۱۲ ماه دارد، ۱۱ ماه را می‌گوید بخورید، یک ماه را می‌گوید نخورید. همان خدایـی که میوه‌ها را داده، غذاهـا را آفریده می‌گوید ۱۱ ماه اجازه دارید بخورید، یک ماه نخورید. نامردی است. بگویم چرا؟ می‌گویم چشم، بندگی به همین معنی است. این سفر من هم سفر اینچنینی بود. خدا می‌گوید این خانه، کعبه است، روی این جهت بچرخد و شانه شما به این سمت بچرخد، من سکوت می‌کنم و چشم می‌گویم. خدا حکمت آن را می‌دهد. خواستم که در سفر مواجهه اینچنینی داشته باشم.

روزهای سفر حج‌تان پیگیر صفحه‌تان در اینستاگرام بودم. استوری‌های شما را می‌دیدم و واقعا جذاب بود؛ هم به‌دلیل شوخی‌هایی که داشت و هم به‌دلیل مدل ارتباط شما با حجاج کشورهای دیگر. فرآیند نوشتن «خال سیاه عربی» چطور بود؟ آیا موقع نوشتن سراغ استوری‌ها هم می‌رفتید و بازخوردهای لحظه‌ای اینستاگرام در نوشتن سفرنامه هم تاثیر می‌گذاشت

مدیای استوری و اینستاگرام یا مدیای کتاب فرق می‌کند. شما در اینستاگرام، ابزاری تحت‌عنوان تصویر دارید که بسیاری از حرف‌ها را هـمان عکس بیان می‌کند. مخاطب من هم در اینستاگرام فرق می‌کند؛ یعنی من نمی‌توانم از روضه‌خوانی‌های بعثه رهـبری بگویم. پنج‌درصد مخاطب من در آنجا اینچنین هسـتند. سـاپورت‌پوشی که مخاطب من است و امثال صدف بیوتی و اینفلوئنسرهای فلان را دنبال می‌کند، متن و عکسی که منتشر می‌کنم باید برای او هم جذابیت داشته باشد. برای او می‌گویم دست خود را بدهید به من تا به مدینه برویم، تپشرت‌ها اینجا قلان قیمت است، پیتزافروشی هایش فلان است. آن‌وقت او پیش خودش می‌گوید چه ساحال است. در همین حین یک استوری هم از قرآن خواندن با لحن زیبای حجازی می‌گذارم. مخاطب می‌گوید این ۱۰ استوری برای من جذاب بود و خندیدم و حالم خوب شـد و گیف کردم. این یک اسـتوری را هم از من می‌پذیرد؛ یعنی دارو در دلسرز ریختم، دانه‌ای باشیدم که آقا مکه و کعبه برای خشکه‌مقدس‌ها و فلان قشر نیست. می‌توانید آدم معمولی باشید، آدمی با دغدغه‌های انسان معاصر، دختر و پسر معاصر باشید و در مکه و مدینه هم حضور داشته‌باشید. منافاتی ندارد. مثلا روحم در مکه اکاانـت فیلیمو را تمدید کردم و ۴۲ فیلم دیـدم. این کار ضربه‌ای به بندگی من وارد نکرد. باز هم می‌گویم متن کتاب قابل بازنویسی است، چون خودم بزرگ‌می‌شوم. خدایی که شهریور سال گذشته شناختم، با خدای امسال متفاوت اسـت، چون در این یک سال چیزهای جدیدی به من نشـان داده و همه‌مان می‌دانیم که آدمی پوست می‌اندازد. من به خودم در این کتاب دروغ نگفتم. با خودزمزمه کردم و راست‌ترین حرف‌ها را بنازی کردم. مثل حرف‌هایی که به خود دروغ نمی‌گویی و زمزمه می‌کنی، مثلا راننده تاکسـی که با خود زمزمه می‌کند، گوش شما نیز می‌شود. حالا باید او می‌خندید یا جدی می‌گیرید، ولی گوش می‌کنید و می‌شنوید. به‌نظرم در دنیای هنر نباید خود را ساسـور کرد و به خود دروغ گفت. سعی کردم ادا درنیاورم، من در این کتاب خود خودم بودم.

عربی، چطور بود؟ آیا موقع نوشـتن سراغ استوری‌ها هم می‌رفتید و بازخوردهای لحظه‌ای اینستاگرام در نوشتن سفرنامه هم تاثیر می‌گذاشت

مدیای استوری و اینستاگرام یا مدیای کتاب فرق می‌کند. شما در اینسـتاگرام، ابزاری تحت‌عنوان تصویر دارید که بسیاری از حرف‌ها را هـمان عکس بیان می‌کند. مخاطب من هم در اینستاگرام فرق می‌کند؛ یعنی من نمی‌توانم از روضه‌خوانی‌های بعثه رهـبری بگویم. پنج‌درصد مخاطب من در آنجا اینچنین هسـتند. سـاپورت‌پوشی که مخاطب من است و امثال صدف بیوتی و اینفلوئنسرهای فلان را دنبال می‌کند، متن و عکسی که منتشر می‌کنم باید برای او هم جذابیت داشته باشد. برای او می‌گویم دست خود را بدهید به من تا به مدینه برویم، تپشرت‌ها اینجا فلان قیمت است، پیتزافروشی هایش فلان است. آن‌وقت او پیش خودش می‌گوید چه ساحال است. در همین حین یک استوری هم از قرآن خواندن با لحن زیبای حجازی می‌گذارم. مخاطب می‌گوید این ۱۰ استوری برای من جذاب بود و خندیدم و حالم خوب شـد و گیف کردم. این یک اسـتوری را هم از من می‌پذیرد؛ یعنی دارو در دلسرز ریختم، دانه‌ای باشیدم که آقا مکه و کعبه برای خشکه‌مقدس‌ها و فلان قشر نیست. می‌توانید آدم معمولی باشید، آدمی با دغدغه‌های انسان معاصر، دختر و پسر معاصر باشید و در مکه و مدینه هم حضور داشته‌باشید. منافاتی ندارد. مثلا روحم در مکه اکاانـت فیلیمو را تمدید کردم و ۴۲ فیلم دیـدم. این کار ضربه‌ای به بندگی من وارد نکرد. باز هم می‌گویم متن کتاب قابل بازنویسی است، چون خودم بزرگ‌می‌شوم. خدایی که شهریور سال گذشته شناختم، با خدای امسال متفاوت اسـت، چون در این یک سال چیزهای جدیدی به من نشـان داده و همه‌مان می‌دانیم که آدمی پوست می‌اندازد. من به خودم در این کتاب دروغ نگفتم. با خودزمزمه کردم و راست‌ترین حرف‌ها را بنازی کردم. مثل حرف‌هایی که به خود دروغ نمی‌گویی و زمزمه می‌کنی، مثلا راننده تاکسـی که با خود زمزمه می‌کند، گوش شما نیز می‌شود. حالا باید او می‌خندید یا جدی می‌گیرید، ولی گوش می‌کنید و می‌شنوید. به‌نظرم در دنیای هنر نباید خود را ساسـور کرد و به خود دروغ گفت. سعی کردم ادا درنیاورم، من در این کتاب خود خودم بودم.

> بعد از حج اولین قانون‌های پواشکی من دربرابر خدا این است که چشم‌بسته «چشم» بگویم. در نظر بگیر بدحث ولایت را بیان می‌کنیم، همه نه گفتن است! نشدن است. غدیر مگر شد؟ حسین مگر زنده مانده؟ امیرالمومنین استاد شمشیرزنی ابوالفضل(ع) است، جمل در کنار حسن ابن علی جنگیده است

پس بیشتر دلنوشته‌ای است برای خودتان؟

خیر، برای خودم ننوشـتم. در این کتاب خودم بودم. بلند فکر کردم. اینکه مثلا در قسـمتی از کتاب بگویم حالا بیایم اینجا چیزی بنویسـم و به روحانیت مثلا توجه کنم، نه اصلا این طور نبود.

پس ملاحظاتی که در نوشتن استوری‌ها داشتید و نگاه‌تان به مخاطب بود، در موقع نوشتن کتاب نداشتید.

خیر.

در اینستاگرام می‌گفتید مخاطب من فلان است، ولی در اینجا می‌گویید مخاطب باید با خود خودم همراه شود.

بله. ضمن اینکه‌ذات نوشتن با عکاسی فرق می‌کند. اگر انگشت خود را روی دکمه‌ای فشـار دهید، یک عکس گرفته‌اید و همه جوانـب یک میز را توضیح داده‌اید و با یک پلک زدن مخاطب میز را می‌بیند، ولی اگر بخواهید در کلمه بیاورید، رنگ‌ها، ابعاد، تراش میز و... را باید توضیح دهید و انگشت شما یک بار روی کیبورد نمی‌خورد. باید هزار بار بخورد و بایـد‌ذهن خود را‌فعال کنید که از کجا شروع کنید و نقطه طلایی کجا است.

از سفر که برگشتید شروع به نوشتن کردید یا همان جا می‌نوشتید؟

من برای یک مسـتند و روایت آنجا رفتم. بخش‌هایی از کتاب را آنجا نوشتم. اگر بخواهم‌دقیق‌بگویم ۴۰ درصد کار را آنجا نوشتم و بقیه اینجا تمام شد.

همان موقع تمام شـد یا فاصله‌ای افتاد؟

فاصله داشت. ۱۲-۱۰ ساعت یادداشت صوتی برای خودم گرفتم. مثلا امشب بیتزا خوردیم یا اینجا و آنجا رفتیم. چهار گیگ عکاسی کردم. عکس‌ها را دیدم و خط روایت برای آن انتخاب کردم.

اینکه می‌گویید وقتی الان می‌نوشتید تغییر می‌کرد، چه چیزی تغییر می‌کرد؟

نمی‌دانم. تغییر شـاید در نوشتن است. کتاب را بعد از چاپ خودم سه‌بار خواندم. مثلا می‌گفتم اینجا را چه لزومی داشت کدنوشتم، آنجا را باید بیشتر می‌نوشتم. بازخودهایی هم گرفتم؛ یکی می‌گفت روضه‌هایش کم است، یکی دیگر می‌گفت روضه زیاد اسـت. دیگری می‌گفت حج شکوه است و شما فقط در کتاب نالیده‌اید.

ببینید، شما از یک دریچه‌ای نگاه می‌کنید، مثلا سیدالشهدا در مکه حجتش ناتمام می‌ماند و به کربلا می‌رود و آن اتفاقات رخ می‌دهد. من دفاع دارم از اینکه در این باب روضه نوشتم. حضرت ابوفاضل یک خطه‌ای روی سفه مکه دارد، حیرت‌آور است! این خطبه را بخوانید می‌فهمید شجاعت ابوفاضل به چه معنا است. می‌گوید حسین را می‌خواهید بکشید؟ این کعبه‌ای که زیربای من است، اگر اجازه داشت حسینی که می‌آمد‌ا‌ستقبال می‌کرد. وقتی می‌گویید سیدالشهدا کشتی نجات است یعنی توحید، معاد و نبوت شما را درست می‌کند و شما را گزینه هستید. صفا و مروه الان دو بلندی است که مسفف کرده‌اند و در آن را شیشه کشیده‌اند و راهرویی دارد که خنک است. در دوقله این کوه صخره‌های اصلی وجود دارد و شما می‌توانید در مروه این کار را مس کنید. می‌توانید روی کوه مروه بنشـینید و سوره ملک بخوانید. بعد ۱۴۰۰ سـال اسـت که حج اتفاق افتاده و اینها سـاییده و نرم شده است. وقتی می‌فهمید ساره(س) این راه را هفت‌بار در بیابان، در گرما دویده و رفته و آمده است، گریه‌ات می‌گیرد. همین الان فکر کنید که مادرتان از اینجا پنج‌بار پیاده به ونک رفته و آمده است، اشک شما درمی‌آید. شاید شما بگویید خیلی عاطفی هسـتید، این مزخرفات چیست؟ این نگاه من است، عذر می‌خواهم!

> حرا غار نیست. شبیه غار است. تخته سنگ‌ها روی هم افتاده است و وسط آن خالی است. تخته سنگ‌ها یک حالتی دارد که عین کتاب‌هایی است که خم شده است. یک قسمتی سوراخ است و از اگر از آنجا نگاه کنید کعبه را می‌بینید. حیاط کوچکی دارد و فقط یک نفر در آنجا جامی‌شود

جزئیات از حس یا از اجتماعات مکه و مدینه؟

هر دو را می‌آورم. مثلا قدری بیشتر به مردم عربستان بپردازم تا حج؟ حج هم سفر گرانی است و هم سفر بعیدی است و هرچه دریافت از این سفر داشته باشید، کم است.

بچه‌هیاتی‌ها به‌خصوص که مثل شما روحیه شاعرانه‌ای هم داشته باشـند، در برخورد با پدیده‌های اطرافشان، روضه‌هایی که از کودکی برایشـان خوانده شده و با کتاب نخل سـیاه عربی از آن روضه‌ها برایشان تداعی می‌شود. مثل همان چیزی که امام سـجاد، موقع آب خوردن به باد لب تشنه شهدای کربلا می‌افتد. در کتاب‌تان از این مدل لب تشنه شهدای کربلا می‌افتد. در کتاب‌تان از این مدل خیلی بهره گرفتید. روز عرفه و دعاخوانان در روز بهانه‌ای است که گریزی به روز عاشورا و کربلا بزنید و خیلی از مواقع در جاهای مختلف سـفرتان اینچنین است. البته به قول شما بمی‌ها چند جا هم گریه شدم، ولی مخاطبی که این کتاب را به نام سـفرنامه حج می‌خرد، دوست دارد بیشتر از جزئیات این سفر بداند و کمتر از اتصال با مجلس روضه بشنود. فکر نمی‌کنید این شکل نوشتن، کتاب را بیشتر شبیه یک نجوای درونی کرده باشد؟

من خودم این را برای نمی‌دانم، ولی اجازه می‌دهم شما به‌عنوان مخاطب این را‌برداشت کنید. چون این گزاره شما برای همه کتاب‌ها می‌تواند اتفاق بیفتد. من دوست‌داشتم عباس در انتهای آژانس شیشه‌ای بمیرد. درباره همه اتفاقات هنری می‌شوم این مساله‌ای را که شـما بیان کردید، گفت. این اصلا‌برایت نیست و من هم نه نویسنده آسمانی هستم، نه یک نویسنده حیرت‌آور و درجه یک. من مشـق خود را می‌کنم. این لطف شما به من است که برای من یک کدهایی می‌گذارید که در کتاب بعدی دقت کنم. هیچ ایرادی ندارد؛ نه ناراحت می‌شوم و نه غیظ می‌کنم. یک بخشی سلیقه شما است. اگر اشتباه برداشت نکرده باشم، شما در یک بخش از حرف‌هایتان می‌گویید چون سفرنامه‌های قبل این طور بود نه‌بس شما هم باید اینچنین باشید. اما من می‌گویم مگر

عکاس: مهتاب دهقانی (فرهیختگان)

آیا سـعی هم کردید آن فرم کلاسیک سفرنامه‌نویسی را داشـته باشـید یا نا‌خودآگاه به سمت این مدلی نوشتن آمدید؟ این را از این جهت می‌پرسـم چون گفتید قبل از سفر هم چند سفرنامه حج را خوانده بودید.

من نمی‌خواستم شبیه بقیه باشم. آدمی که می‌خواهد دارویش گوش کند، برای چه باید خشـایار اعتمادی گوش دهد؟ اصلا شبیه یکی دیگر بودن کار اشتباهی است؛ یعنی خودتان باشید، با‌مختصات و کدگذاری‌های خودتان. محمدصالح علاء، حسین پناهی و حسین منزوی خودشان هستند. همین خودش بودن‌ها است که اینها را تبدیل به این آدم‌ها کرده است. در نلگرام چند گروه شعری و ادبی وجود دارد؟ روزی چند متحوای ادبی تولید می‌شود؟ روزی چند قطعه موسیقی پاپ تولید می‌شود؟ از آن همه خوانده شده، ۵۰ که اوج دهه تزانه پاپ را ساخت، همین تعداد هستند. آن موقع هم زیاد بود. عروسی خوان هم بودند. یک کارهایی کردند یا یک کارهایی نکردند. در فعالیت ادبی و هنری، یک زمانی یک کارهایی کردن هست و یک زمانی هم یک کارهایی نکردن است. فرق کاری که من در این کتاب کردم این است که یک نجار تختی یا MDF می‌سازد به قیمت دو میلیون تومان و یک نقاش همان تخت را روی بوم می‌کشد به قیمت ۲۰۰ میلیون. روی تخت اولی می‌توان خوابید، به یکدردی می‌خورد، نقاشی را باید به دیوار بزنید و نگاه کنید، ولی ۲۰۰ میلیون قیمت آن است. من سعی کردم خلق کنم، به‌جای روایت کردن!

یـک جاهایی کـه می‌خواهید به حرف‌های سیاسـی و اجتماعی ورود کنید که مخاطب را به اموری نزدیک کنید یک دفعه می‌گویید؛ حاجی ولش کن، بیا حرف خودمان را بزنیم. ؛ حس می‌کنم خیلی محافظه‌کارانه در ورود به این موضوعات برخورد می‌کنید. مثلا یکی از ایرادات شـیوه مدیریت عربستانی‌ها این است که یک توسعه کاریکاتوری در این کشـور شـکل دادند. اما اگر زیاد نخواستید به این مسائل ورود کنید. شاید هم زیاد به طرح این مسائل علاقه‌مند نبودید؟ اشاراتی هست که مثلا دعوا در مکه از بین رفته است یا مصرف‌زدگی در بازارشان را می‌گویید، ولی خیلی گذرا اسـت. شما قبول دارید در این قسمت، محافظه‌کارانه نوشتید؟

اسم این را محافظه‌کاری نگذارید. اسم این اینچنین بگذارید که تخصص نداشته یا یعنی مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی عربستان را نداشتم. با یک مطالعه میدانی ۵۰ روزه به شناخت از عربستان با عینک من می‌رسید، نه حقیقت! یعنی من حامد ما بعد از اولین سفرنامه حج که منتشر شد، یک چیزی به‌عنوان آیین‌نامه سفرنامه‌نویسی داشتیم؟ خیر. چیـه‌اقرم‌من در نوشتن سـفرنامه‌ام همین باشـد. من می‌گویم یک آدمی است که به عربستان رفته، ولی به درون خود نگاه می‌کند. شما چیز دیگری می‌گویید. به‌نظرم کعبه آن سنگ و نشانی است که‌ره گم نشود!

بچه‌هیاتی‌ها به‌خصوص که مثل شما روحیه شاعرانه‌ای هم داشته باشـند، در برخورد با پدیده‌های اطرافشان، روضه‌هایی که از کودکی برایشـان خوانده شده و با کتاب نخل سـیاه عربی آن روضه‌ها برایشان تداعی می‌شود. مثل همان چیزی که امام سـجاد، موقع آب خوردن به باد لب تشنه شهدای کربلا می‌افتد. در کتاب‌تان از این مدل خیلی بهره گرفتید. روز عرفه و دعاخوانان در روز بهانه‌ای است که گریزی به روز عاشورا و کربلا بزنید و خیلی از مواقع در جاهای مختلف سـفرتان اینچنین است. البته به قول شما بمی‌ها چند جا هم گریه شدم، ولی مخاطبی که این کتاب را به نام سـفرنامه حج می‌خرد، دوست دارد بیشتر از جزئیات این سفر بداند و کمتر از اتصال با مجلس روضه بشنود. فکر نمی‌کنید این شکل نوشتن، کتاب را بیشتر شبیه یک نجوای درونی کرده باشد؟

من خودم این را‌برای نمی‌دانم، ولی اجازه می‌دهم شما به‌عنوان مخاطب این را‌برداشت کنید. چون این گزاره شما برای همه کتاب‌ها می‌تواند اتفاق بیفتد. من دوست‌داشتم عباس در انتهای آژانس شیشه‌ای بمیرد. درباره همه اتفاقات هنری می‌شوم این مساله‌ای را که شـما بیان کردید، گفت. این اصلا‌برایت نیست و من هم نه نویسنده آسمانی هستم، نه یک نویسنده حیرت‌آور و درجه یک. من مشـق خود را می‌کنم. این لطف شما به من است که برای من یک کدهایی می‌گذارید که در کتاب بعدی دقت کنم. هیچ ایرادی ندارد؛ نه ناراحت می‌شوم و نه غیظ می‌کنم. یک بخشی سلیقه شما است. اگر اشتباه برداشت نکرده باشم، شما در یک بخش از حرف‌هایتان می‌گویید چون سفرنامه‌های قبل این طور بود نه‌بس شما هم باید اینچنین باشید. اما من می‌گویم مگر

پس ملاحظاتی که در نوشتن استوری‌ها داشتید و نگاه‌تان به مخاطب بود، در موقع نوشتن کتاب نداشتید.

خیر.

در اینستاگرام می‌گفتید مخاطب من فلان است، ولی در اینجا می‌گویید مخاطب باید با خود خودم همراه شود.

بله. ضمن اینکه‌ذات نوشتن با عکاسی فرق می‌کند. اگر انگشت خود را روی دکمه‌ای فشـار دهید، یک عکس گرفته‌اید و همه جوانـب یک میز را توضیح داده‌اید و با یک پلک زدن مخاطب میز را می‌بیند، ولی اگر بخواهید در کلمه بیاورید، رنگ‌ها، ابعاد، تراش میز و... را باید توضیح دهید و انگشت شما یک بار روی کیبورد نمی‌خورد. باید هزار بار بخورد و بایـد‌ذهن خود را‌فعال کنید که از کجا شروع کنید و نقطه طلایی کجا است.

از سفر که برگشتید شروع به نوشتن کردید یا همان جا می‌نوشتید؟

من برای یک مسـتند و روایت آنجا رفتم. بخش‌هایی از کتاب را آنجا نوشتم. اگر بخواهم‌دقیق‌بگویم ۴۰ درصد کار را آنجا نوشتم و بقیه اینجا تمام شد.

همان موقع تمام شـد یا فاصله‌ای افتاد؟

فاصله داشت. ۱۲-۱۰ ساعت یادداشت صوتی برای خودم گرفتم. مثلا امشب بیتزا خوردیم یا اینجا و آنجا رفتیم. چهار گیگ عکاسی کردم. عکس‌ها را دیدم و خط روایت برای آن انتخاب کردم.

اینکه می‌گویید وقتی الان می‌نوشتید تغییر می‌کرد، چه چیزی تغییر می‌کرد؟

نمی‌دانم. تغییر شـاید در نوشتن است. کتاب را بعد از چاپ خودم سه‌بار خواندم. مثلا می‌گفتم اینجا را چه لزومی داشت کدنوشتم، آنجا را باید بیشتر می‌نوشتم. بازخودهایی هم گرفتم؛ یکی می‌گفت روضه‌هایش کم است، یکی دیگر می‌گفت روضه زیاد اسـت. دیگری می‌گفت حج شکوه است و شما فقط در کتاب نالیده‌اید.

ببینید، شما از یک دریچه‌ای نگاه می‌کنید، مثلا سیدالشهدا در مکه حجتش ناتمام می‌ماند و به کربلا می‌رود و آن اتفاقات رخ می‌دهد. من دفاع دارم از اینکه در این باب روضه نوشتم. حضرت ابوفاضل یک خطه‌ای روی سفه مکه دارد، حیرت‌آور است! این خطبه را بخوانید می‌فهمید شجاعت ابوفاضل به چه معنا است. می‌گوید حسین را می‌خواهید بکشید؟ این کعبه‌ای که زیربای من است، اگر اجازه داشت حسینی که می‌آمد‌ا‌ستقبال می‌کرد. وقتی می‌گویید سیدالشهدا کشتی نجات است یعنی توحید، معاد و نبوت شما را درست می‌کند و شما را گزینه هستید. صفا و مروه الان دو بلندی است که مسفف کرده‌اند و در آن را شیشه کشیده‌اند و راهرویی دارد که خنک است. در دوقله این کوه صخره‌های اصلی وجود دارد و شما می‌توانید در مروه این کار را مس کنید. می‌توانید روی کوه مروه بنشـینید و سوره ملک بخوانید. بعد ۱۴۰۰ سـال اسـت که حج اتفاق افتاده و اینها سـاییده و نرم شده است. وقتی می‌فهمید ساره(س) این راه را هفت‌بار در بیابان، در گرما دویده و رفته و آمده است، گریه‌ات می‌گیرد. همین الان فکر کنید که مادرتان از اینجا پنج‌بار پیاده به ونک رفته و آمده است، اشک شما درمی‌آید. شاید شما بگویید خیلی عاطفی هسـتید، این مزخرفات چیست؟ این نگاه من است، عذر می‌خواهم!

جزئیات از حس یا از اجتماعات مکه و مدینه؟

هر دو را می‌آورم. مثلا قدری بیشتر به مردم عربستان بپردازم تا حج؟ حج هم سفر گرانی است و هم سفر بعیدی است و هرچه دریافت از این سفر داشته باشید، کم است.

بچه‌هیاتی‌ها به‌خصوص که مثل شما روحیه شاعرانه‌ای هم داشته باشـند، در برخورد با پدیده‌های اطرافشان، روضه‌هایی که از کودکی برایشـان خوانده شده و با کتاب نخل سـیاه عربی آن روضه‌ها برایشان تداعی می‌شود. مثل همان چیزی که امام سـجاد، موقع آب خوردن به باد لب تشنه شهدای کربلا می‌افتد. در کتاب‌تان از این مدل خیلی بهره گرفتید. روز عرفه و دعاخوانان در روز بهانه‌ای است که گریزی به روز عاشورا و کربلا بزنید و خیلی از مواقع در جاهای مختلف سـفرتان اینچنین است. البته به قول شما بمی‌ها چند جا هم گریه شدم، ولی مخاطبی که این کتاب را به نام سـفرنامه حج می‌خرد، دوست دارد بیشتر از جزئیات این سفر بداند و کمتر از اتصال با مجلس روضه بشنود. فکر نمی‌کنید این شکل نوشتن، کتاب را بیشتر شبیه یک نجوای درونی کرده باشد؟

من خودم این را‌برای نمی‌دانم، ولی اجازه می‌دهم شما به‌عنوان مخاطب این را‌برداشت کنید. چون این گزاره شما برای همه کتاب‌ها می‌تواند اتفاق بیفتد. من دوست‌داشتم عباس در انتهای آژانس شیشه‌ای بمیرد. درباره همه اتفاقات هنری می‌شوم این مساله‌ای را که شـما بیان کردید، گفت. این اصلا‌برایت نیست و من هم نه نویسنده آسمانی هستم، نه یک نویسنده حیرت‌آور و درجه یک. من مشـق خود را می‌کنم. این لطف شما به من است که برای من یک کدهایی می‌گذارید که در کتاب بعدی دقت کنم. هیچ ایرادی ندارد؛ نه ناراحت می‌شوم و نه غیظ می‌کنم. یک بخشی سلیقه شما است. اگر اشتباه برداشت نکرده باشم، شما در یک بخش از حرف‌هایتان می‌گویید چون سفرنامه‌های قبل این طور بود نه‌بس شما هم باید اینچنین باشید. اما من می‌گویم مگر

ما با جاهای دیگر با ملاحظاتی همراه اسـت. مثلا با رژیم صهیونیستی ملاحظات جدی داریم که ریشه در اعتقادات ما و نگاه ما به انسان مظلوم دارد. در این سفر امکانش بود در مورد چنین چیزهایی با مسلمانان دیگر صحبت کنید؟ سطح دغدغه آنها چقدر نزدیک به دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی ما ایرانی‌ها بود؟

یکی از توصیه‌های اخلاقی که می‌کنند این است که وقتی از حج آمدید از خوبی‌های آن بگویید. پس من هم ترجیح می‌دهم چیزی نگویم و به همین مطالبی که نوشتم بسنده کنم.

با این حرف‌تان یعنی حاجی‌هایی که از کشـورهای دیگر می‌آیند در عوالم دیگری سیر می‌کنند؟

بله، همین است.

در بخش اول کتاب، مخاطب با فردی همراه می‌شـود که در لحظات و موقعیت‌های مختلف زندگی به یک کشفی از خدا می‌رسـد. به خصوص آن بخش‌هایی که شرحی از کودکی خود می‌دهید. اما این ادامه نمی‌یابد یا حداقل در خودسفرنامه حس نمی‌شود. کسی که بخش ابتدایی کتاب را نوشته است، به سفری رفته که فرار است کشف تازه‌ای از خدا کند. منتظریم بشنویم خدایی که این بار دیده چه شـکلی اسـت. آیا در بخش دوم کتاب که خود سفرات چیزی در مورد این کشف نمی‌بینیم. آیا عمدتی در این بود که به مقدمه‌ای که ابتدا چیده شـده، به آن حیوم اجرایی نمی‌شود. یااینکه خیلی درگیر شرح جزئیات سفر شدید؟

کشف در وهله اول شنیداری است، از روی صدا، مادر و پدر را می‌شناسد. از یک سنی به بعد شناخت دیداری می‌شود. از یک سنی به بعد چه را صدا می‌کنید سرش را برمی‌گرداند. از یک سنی به بعد کشف جهان کشف لمسی می‌شود. بچه در یک سنی هر چیزی که پیدا می‌کند در دهان می‌گذارد.

خیلی کوتاه از کنار غار حرا فقط نقل کردید.

بله، چیزی دستگیرم نشد. اگر مستندهای من را ببینید خیلی با آدم‌ها حرف می‌زنم و صحبت می‌کنم ولی اینجور نیست که شمسی به مولانا برسد. مثل مولودت اربعین است. از کجا آمدید؟ فرانسه، به کجا می‌روید؟ کربلا. چطور است؟ خوب است. مثلا بگویم به نظر شما این رکن یمانی در نشانه‌شناسی چند‌صدایی بودن متن و رفتارشناسی چیست؟ او چه می‌داند!

البته سوالات راحت‌تر منظورمان است.

بله، مثلا یک سـوالیایی می‌گفت که بلا کشتی آمدم. خیلی این سفر اسطوره‌ای است. مثلا پیرزنی که کنار غار حرا نشسته بود و برای پیامبر لالایی می‌خواند. برای رنج‌های پیامبر می‌خواند و قربان صدقه محمد(ص) می‌رفت. این اک‌ت و نرینه دارد و این را‌ذائقه ایرانی می‌پذیرد.

برای ما ایرانی‌ها یک سری مسائل در زندگی و حتی شیوه تعامل با دیگری، دغدغه اسـت. البته که سـطح تعامل عسکری وقتی می‌گویم در مکه کوه‌خواری وجود دارد چیزی است که مشاهده کردم. کوه‌ها عین پنیر بریده می‌شود و جای آن هتل ساخته‌می‌شود. در مکه‌می‌شنوم اینها پوپولیستی هستند که می‌آیند و هتل را می‌خرند، ولی واقعیتی ندارم که در کتاب آن را‌وارد کنم. اگر در کتاب وارد می‌کردم، فرد اروزی به من دروغگو می‌گفتند. تخصصی ندارم و بدون تخصص نوشـتن و بدون یقین نوشتن اولا دروغ به خودتان است، ثانیا بی‌تقوایی است. من سجاده آب نمی‌کشم. نمی‌خواستم بگویم من فلان هستم و ذکر می‌گویم و برنامه‌ها دارم! یک مناسـکی برای مسلمانان بوده و من هم به‌عنوان یکی از این روسیاهان حضور داشتم.

شـاید به خاطر این باشـد که رفتن به این سفر برای شما یک‌باره اتفاق افتاده است و فرصت برای مطالعه نداشتید.

بله، قطعا در آن صورت فرق می‌کرد. قطعا در مراقبت، بیشـتر دقت می‌شود، حواس‌تان بیشتر جمع می‌شود، بیشتر مطالعه می‌کنید. چهار مسـتند و کلیپ می‌بینیـد. کلاس می‌روید و پیش یک روحانی می‌روید و صحبت و نصیحتی نشـنوید. خودتان کار می‌کنید.

من روزی که استوری‌های شما را می‌دیدم، فکر می‌کردم با آدم‌های بیشتری صحبت کنید و حرف بزنید. کسانی که از پاکستان، افغانستان و... می‌آیند. از این مواردات در کتاب شما نیست. امثال نبوده یا نیاوردید؟

اولا آنجا با تنها جماعتی که می‌توان صحبت کرد افغانستانی‌ها هستند. زبان دانستن می‌خواهد که‌ایرادمن است. زبان دانستن واجب اسـت. با افغانستانی‌ها حرف زدم ولیکن آن هم خیلی کم بود.

**خیلی خوب است که می‌خواهید به حرف‌های سیاسـی و اجتماعی ورود کنید که مخاطب را به اموری نزدیک کنید یک دفعه می‌گویید؛ ح